



گام به گام عاشقی

روایتی از حال و هوای زائران پیاده امام رضا(ع)
و موکب هایی که در روزهای پایانی صفر مشغول خدمت رسانی به آن ها هستند

گزارش
روز

روزنامه نگار
مقصومه قربانی
3:



بچه ها قاتی آدم بزرگ ها

در غرفه یکی از موکب ها دمیایی و جوراب توزیع می کنند. آن موکب آن قدر شلوغ است که هرچه منتظر می مانیم، به آن جلو نمی رسیم و بنابراین از خیر گفت وگو با صاحبش می گذریم.

صدای جیغ و داد و خنده بچه ها که از موکب ها به گوش می رسد، حکایت از آن دارد که آن ها هم قاتی آدم بزرگ ها در این سفر شده اند. برخی از مادرها هم کودک یک ساله شان را سوار کالسکه کرده اند و به دل جاده زده اند. سمیه و فاطمه شمس آبادی با همین بچه ها سه روز است که در راه هستند. تشابه فامیلی دارند و می گویند همسایه هستند و یک باره تصمیم گرفته اند راهی شوند و خودشان هستند و کالسکه فرزندشان؛ از جویین تا مشهد....



خاطره فراموش نشدنی

علی صادقی بهاآبادی هم مسئول موکب گنابادی هاست که چندین سال است کنار خادمان دیگر همین جا خدمت می کند. عصرها بساط آش گنابادی به باست و هرروز ظهر یک گوسفند زمین می زنند و جلوی پای زائران قربانی می کنند. علی آقا فراموش نمی کند که چندسال پیش، روز آخری که قرار بود وسایل را جمع کنند و برای خدمت رسانی در این موکب راهی شوند، کامیون درخواستی آن ها خراب شده بود و کامیون دیگری هم نبود. آن ها ناامید مانده بودند که چه کنند. او تعریف می کند: با خودم گفتم کسی که تا حالا کارمان را درست کرده است، از این به بعد هم درست می کند. هنوز حرقم تمام نشده بود که دیدم یک کامیون دنده عقب می آید. جای می خواست، اما بهانه خیری شد تا کارمان راه بیفتد. هوای اینجا روح را جلا می دهد. چه آن زمان که بین کسانی که سرپند «یا حسین^(ع)» توزیع می کنند، قدم بزی، چه وقتی که با پیرمردی حرف بزی که می گوید: سی سال است پیاده به مشهد می روم؛ هم یک نفره، هم با کاروان؛ چه در تابستان و چه در زمستان. عجله دارد که مسیر را ادامه دهد و حتی فرصت نمی دهد نامش را بپرسم.

موکب ها زیادند و ماجراها مفصل، اما وقت برگشتن است و رو می کنیم به طرف مشهد. چندگام بلند برمی داریم و با خودمان می گویم اگر قرار است برای امسالمان اتفاق باشکوهی رقم بخورد، همین جا بین همین آدم ها امضایش کن و برایمان بنویس، یا معین الضعفا....

هر جور فکرش را می کنیم، نمی دانیم از کجای ماجرا شروع کنیم. شاید بهتر است از التهاب گام هایی شروع کنیم که چند شبانه روز استراحتی به خود ندیده اند و تاول تاول بلند می شوند و بر زمین می نشینند. بهتمان می برد از این همه دل بستگی و از جمعیت زائران و خادمان بین راهی که روزهای منتهی به شهادت آقا یاد و ز یادتر می شوند و نام خراسان را بیشتر از قبل سر زبان ها می اندازند. هر بار که روایت روزهای اربعین عراق را می شنویم، بعدش می رسم به قصه پیاده روی زائران امام رضا(ع) و بانی هایی که عاشقانه و مخلصانه خود را موظف می دانند بهترین میزبانی را از زائر امام رضا(ع) بکنند. با خودمان چرتکه می اندازیم و حساب و کتاب می کنیم که ما کجای دنیای مسلمانی ایستاده ایم؟! راستش همان اول کاری هراس برمان می دارد که ما بر خلاف خیلی ها که تکلیفشان با خودشان و دلشان مشخص است، امام رضا(ع) را برای روزها و ایام خاص زندگی مان خواسته ایم. انگار اتفاقی که در قلب های هزاران آدمی می افتد که از روستاهای دور و نزدیک جاده و راه را در گرما ی تابستان پیاده گز می کنند تا به مشهد برسند، برای مانیفته است. قلب های آن ها انگار هزارهزار بار خالص تریبی ریخته است. راستش حتی یواشکی حسودی مان می شود به کسانی که این همه توفیق نصیبشان می شود. آدم در طول عمرش مگر چندبار فرصت تجربه های ناب و تکرار نشدنی را دارد؟! برای همین وقتی صحبت از تهیه گزارش از زائران پیاده امام رضا(ع) است، دلمان نمی خواهد این فرصت از کفمان برود. خوش حالیم قرعه باز هم به نام خودمان می افتد تا واژه های این اتفاق بزرگ و باشکوه را کنار هم بچینیم.

قدم های بابرکت

موکب کریم اهل بیت، امام حسن مجتبی^(ع) مجاور با موکب کربلایی هاست. چیدمان بیرق ها و تعداد غرفه ها و صدای بلندگوها ناخودآگاه می کشاندمان به محوطه ای که خیلی ها کنار هم متکا

گذاشته اند و استراحت می کنند. یک گوشه آن هم روحانی جوانی در حال مسئله گفتن است. موضوعی که تازه متوجهش می شوم، این است که تعداد جوان ها هم بین زائرانی که در مسیر پیاده روی هستند و هم کسانی که موکب داری می کنند، زیاد است. خادمان هم به اندازه توان جوانان کار را به آن ها سپرده اند.

با خودمان می گویم ما حتی نمی توانیم به اندازه نوجوانی باشیم که داخل موکب بی توجه به محیط اطرافش کفش ها و دمپایی های کهنه را تعمیر می کند و سرش را هم بالا نمی آورد. از بین آن هایی که داخل موکب نشسته اند، چند نفری پشت کوله هایشان عکس هایی چسبانده اند که خط باریک مشکی

از عراق تا مشهد

برخی صاحبان موکب ها پس از پیاده روی اربعین یک راست آمده اند مشهد؛ همان هایی که از سبب زمینی پختن در جاده های

فرعی عراق گرفته تا درست کردن جای تلخ عراقی کوتاهی نکرده اند و حالا هم مرد و زن آمده اند میزبان زائران امام رضا^(ع) باشند. انگار نه انگار که خسته اند!

از بوشهر آمده اند، بندر ریگ. موکب آن ها هم به نسبت بزرگ است و همه چیز در آن پیدا می شود. از قاچ های بزرگ هندوانه و خربزه گرفته تا حلوی جنوبی.

حاج حسن علیخانی به نمایندگی از بقیه تعریف می کند که با خانم ها بیش از پنجاه نفر هستیم، اگر امام رضا^(ع) خادم بودنمان را قابل بدانند. خانم ها در آشپزخانه نزدیک این محل مشغول پخت و پز هستند و ما کارهای میزبانی را می کنیم. محمد بهرامی فر سینی به دست با شربت می رود استقبال زائران

روایت خدمتگزاران

از چند روز پیش سخنگوی جمعیت خدمتگزاران زائران پیاده امام رضا^(ع) آمار ورودی زائران به مشهد الرضا^(ع) را اعلام و بیان می کند که ۲۳ هزار زائر پیاده در جاده های منتهی به مشهد در حرکت هستند.

به گفته حسین رضایی، در محور فاروج - مشهد ۷۸ ایستگاه با ظرفیت خواب ۲۲ هزار نفر، در محور سرخس - مشهد پانزده ایستگاه با ظرفیت خواب ۱۲۰۰ نفر و در مسیر رباط - سبزوار - مشهد ۹۶ ایستگاه با ظرفیت خواب ۲۲ هزار نفر آماده شده و بقیه ایستگاه ها در دیگر محورها متمرکز است.

این آمار و ارقام مدام به روز می شود، اما ما فکر می کنیم این گزارش ها را هرگز نمی توان به آمار ورقم محدود کرد. فقط به این فکر می کنیم که باید هنرمندانه این اتفاق بزرگ را رسانه ای کنیم؛ جوری که حال هرکسی که می خواند، خوب شود. ما یاد گرفته ایم دل بستگی به ائمه^(ع) اگر امروز گریه از کارمان باز نکنند، ناشد است فردا ضمانتمان نکنند.

توقف در موکب کربلایی ها

مقصد مُلک آباد است. راننده اعلام می کند رسیده ایم و پشت بندش می گوید که شصت کیلومتر دورتر از مشهد هستیم. مقابل موکبی ترمز می کند که از آن موکب های قدیمی است؛ بزرگ و شلوغ؛ آن قدر که می مانیم از کجا شروع کنیم؛ با زائرها حرف بزیم یا خادمانش؟! بوی کباب و گوشت و پیاز فضا را پر کرده است. جمعیت زیادی، منظم و مرتب در صف ایستاده اند. عبارت بزرگ خیمه العباس^(ع) کربلایی های مشهد بین بیرق های سیاه بالای موکب چشممان را می گیرد. پایین آن ها چند سماوری که به قد یک بچه هفت هشت ساله می رسد، کنار هم ردیف شده است و جای و دمنوش زعفران آن ها که توی لیوان های دسته دار فرانسوی توزیع می شود، کلی طرف دارد. ما هم یکی از آن ها هستیم. آن طرف ظرف های مخصوص درست کردن قهوه ردیف چیده شده اند؛ از همان قوری های خاص و زرد رنگ. با خودمان فکر می کنیم چه کار سختی است ردیف کردن آن همه سموار، استکان و ظرف های یک بار مصرف برای توزیع غذا و حتی برش زدن نان های داغ و پوست کردن و وری کردن پیازهای تازه.

اسماعیل اسکندری و خدمتگزاران دیگر که تعدادشان به هفت هشت نفر می رسد، همان پشت پیشخوان ایستاده اند و تند تند جای می ریزند و ظرف های خرما را آماده می کنند. قهوه هم توی فنجان های مخصوص سرو می شود. یک آشپزخانه بزرگ و وسیع پشت پرده به چشم می آید که افراد داخلش رفت و آمد می کنند و هیچ کس فرصت ایستادن و گپ زدن ندارد و همه چیز را موکول می کنند به پاسخگویی سید حیدر، مسئول موکب که جوانی سی و چند ساله است. او می گوید: ما خادم خانم داخل موکبان نداریم و همه کارها را آقایان راست وریس می کنند. پرده را بالای زند تا محیط آشپزخانه را نشانمان دهد. شلوغی آشپزخانه به خوبی به چشم می آید. سید حیدر روایتش را این طور ادامه می دهد: بچه ها چند روز پشت سرهم حتی به اندازه نوشیدن یک استکان جای هم استراحت نکرده اند. آدم هایی که معمولاً خوابشان تا ظهر به درازا می کشد، جوری کار می کنند که انگار خواب الزام طبیعی اش را از دست داده است.

سید حیدر بین آن همه جمعیت، هم با حوصله است و هم رشته کلام از دستش نمی رود. می گوید: ما اصالتاً ایرانی هایی هستیم که در یک دوره به عراق پناه بردیم. برنامه های زیادی را در مناسبت های مختلف بین سال اجرا می کنیم. پشت بندش هم ادامه می دهد: فضای این موکب بیش از ۲ هزار متر مربع است و آن را خریده ایم.

سیس فرمی گردد به سال های اول که داربست کوچکی می زدند و از زائران با کباب ترکی پذیرایی می کردند: تعداد موکب ها به اندازه انگشت های دست هم نمی رسید. با کباب ترکی از زائران پذیرایی می کردیم. از سال ۱۳۹۶ این موکب ساخته شد و سال به سال فعالیت هایش بیشتر شد. ان شاء... اگر عمری باقی باشد، سال های بعد فضایی برای استراحت و خواب می سازیم. تعداد خادمان این موکب بیشتر از سی چهل نفر است.

عکس خبر

